

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى
۱۱ جنوری ۲۰۲۲

مصاحبه پیام فدائی با رفیق فریبرز سنجرى درباره روزهای منتهی

به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران (بخش دوازدهم)

توضیح پیام فدائی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت مصاحبهی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این مصاحبه به این واقعه و سیر پر شتاب رویدادها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدائی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدائی: در پاسخ های قبلی از قیام مردم تبریز در آذر ۵۸ و مواضع سازشکارانه سازمان های سیاسی صحبت می کردید. فراموش نکرده ایم که رژیم جمهوری اسلامی همان زمان این قیام را به دخالت "نیرو های خارجی" نسبت داد یعنی همان ترفندی که همین امروز هم به آن متوسل می شوند. اندکی در این مورد بگوئید.

رفیق سنجرى: درسته. این ترفندی بیشرمانه است که مثل بسیاری از تاکتیک های ضد انقلابی دیگر، از رژیم شاه به جمهوری اسلامی به ارث رسیده است و نشان می دهد وقاحت دستگاه های امنیتی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی همچون رژیم شاه حد و مرزی ندارد. آنها خیزش بزرگ مردم آذربایجان و به خصوص تبریز را به نفوذ عوامل خارجی و بیگانگان نسبت دادند. تفاقاً رژیم شاه هم در مقابله با قیام ۲۹ بهمن تبریز در سال ۵۶ برای فریب افکار عمومی همین ترفند را اتخاذ کرده بود. نخست وزیر آن زمان شاه (آموزگار) با وقاحت تمام در رابطه با قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۵۶ گفت که معترضین یعنی مردم تبریز، از آن سوی مرز آمده بودند.

اساساً رژیم های دیکتاتور که مدعی حمایت صد در صدی مردم هستند وقتی با چنین خیزش هائی مواجه می شوند که خط بطلان بر ادعای آنان می کشد و بیانگر آن هستند که این رژیم ها فاقد کمترین پایگاهی در میان مردم هستند برای اینکه در تبلیغات دروغینشان شکافی ایجاد نشود فوراً پای نفوذ عوامل خارجی را پیش می کشند تا به خیال خود ثابت کنند که مردم آنها را قبول دارند و دارای پایگاه مردمی هستند. آنها سعی می کنند این طور جلوه دهند که اگر شورش هائی علیه رژیمشان صورت می گیرد این به خاطر عوامل نفوذی دشمن خارجی است که این حوادث را سبب می شوند و نه نارضایتی مردم از شرایطی که حکومت آنها مسببش است. برای نمونه دیکتاتوری شاه که مدعی مشروعیت ۹۹ درصدی بود طبیعتاً نمی توانست بپذیرد که مردم ایران شاه را قبول ندارند پس مجبور بودند بگویند که عده ای از خارج آمده و تعدادی را فریب داده و این غائله یا فتنه را راه انداخته اند. البته به کار گیری این ترفند دلیل دیگری هم داشت و آن این بود که آنها سرکوب مبارزات مردم را با این ترفند توجیه می کردند و این، کار سرکوب را برای آنها تسهیل می کرد.

وقتی در آذر ماه ۱۳۵۸ نیز مردم آذربایجان و تبریز علیه خمینی و رژیم تازه استقرار یافته اش به پا خاستند، عوامل این رژیم هم برای فریب افکار عمومی پای خارجی ها را به میان کشیدند تا عدم مقبولیت خود در میان این مردمان آگاه و مبارز را لاپوشانی و کتمان کنند. این رژیم در سال های اخیر هم در جریان خیزش های صورت گرفته همین رویه را در پیش گرفته است. مگر رهبران جمهوری اسلامی خیزش بزرگ مردم در سال ۸۸ را به انقلاب مخملی غرب و آمریکا نسبت ندادند؟ مگر به دنبال قیام دی ماه ۹۶ خامنه ای در سخنرانی اش در ۱۹ دی ماه مدعی نشد که سازماندهی اعتراضات ضد حکومتی، توسط آمریکا، اسرائیل و (تلویحا) عربستان صورت گرفته بود؟ و مگر حتی به دولت آمریکا هشدار نداد که این حرکت را بی جواب نخواهد گذاشت؟ درست است که چنین ترفندهائی ممکن است افرادی از همه جا بی خبر را برای لحظاتی فریب دهد اما هرگز قادر نیست مردمی که جانشان از ظلم و ستم های این رژیم به لب رسیده و خود در خیابان ها به اعتراض برخاسته اند را فریب دهد. به همین دلیل است که امروز چنین ادعاهای بی اساس به عامل رسوائی خود مبلغین اش تبدیل شده اند. در واقعیت این ترفند آنقدر توسط رژیم های دیکتاتوری در ایران تکرار شده که بیشتر باعث تمسخر مردم می شود، چرا که نخ نما گشته و هرگونه تاثیر گذاری خود را از دست داده است.

پرسش: در رابطه با قیام مردم آذربایجان و تبریز در آذر ۵۸ شما گفتید که تعدادی از سازمان های سیاسی این مبارزات را به دلیل حضور نیروهای طرفدار شریعتمداری در آن جنبش محکوم نموده و آن را اصیل و مردمی نمی دانستند. از آنجا که همین امروز هم ما شاهد چنین تفکراتی هستیم لطفاً در این زمینه بیشتر توضیح دهید که آنها در توجیه مواضعشان چه می گفتند و چه مسائلی را مطرح می کردند؟

پاسخ: همانطور که قبلاً توضیح دادم سازمان هائی مثل پیکار با تکیه بر حضور اعضای حزب خلق مسلمان در رویداد های آذربایجان و تبریز بر ارتجاعی بودن اعتراضات مردم حکم دادند. اینها از فهم این واقعیت عاجز بودند که در یک جامعه طبقاتی کمتر می توان یک جنبش توده ای خالص که نیروهای مرتجع در آن حضوری نداشته باشند پیدا کرد. چون در همه جا نیروهای مرتجع سعی می کنند در جنبش های مردمی نفوذ کرده و آن را در جهت منافع خود کانالیزه کنند. اتفاقاً همین واقعیت وظیفه نیروهای انقلابی را در قبال توده ها دو چندان می کند. کمونیست ها و نیروهای انقلابی موظفند در حرکت های توده ای با تمام نیرو شرکت کنند و باید با همه توان بکوشند با دخالت خود در این جنبش ها، تاثیر گذاری مرتجعین را خنثی و هدایت مبارزات مردم را به دست خود بگیرند. اتفاقاً در این رابطه در صفوف کمونیست ها مثال روشنی وجود دارد که همواره با تکیه بر آن این اصل را توضیح می دهند. آن مثال خیزش کارگران و ستمدیدگان

در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ در سن پترزبورگ در روسیه می باشد. در آن روز تحت تاثیر تبلیغات کشیشی به نام "گاپون"، کارگران و زحمتکشان برای اعلام خواست‌های خود و رساندن صدای مظلومیت خود به راس قدرت حاکمه به سوی کاخ تزار حرکت کردند. کارگران خانواده های خود را نیز آورده بودند. یعنی زن و مرد، پیر و جوان و کودک با تصاویر تزار و علم‌های کلیسا گرد آمده و بسوی کاخ تزار راهپیمائی کردند. جمعیت راهپیمایان نزدیک به ۱۴۰ هزار نفر بود. بلشویک‌ها (یعنی کمونیست‌های آن زمان روسیه) با دیدن تصاویر تزار و علم‌های کلیسا در دست کارگران خود را کنار نکشیدند و با این که مخالف این حرکت کارگران بودند و در سخنرانی هایشان به کارگران می گفتند که آزادی با خواهش و التماس از تزار به دست نمی آید، و با اینکه می دانستند تزار این حرکت را سرکوب خواهد کرد، کارگران را تنها نگذاشتند و در کنار آنها ماندند و در همان صحنه عمل، نادرستی کار آنها را نشانشان دادند. تازه حرکت ناآگاهانه کارگران روسیه در ۹ ژانویه ۱۹۰۵ با حرکت آگاهانه توده‌های مبارز تبریز که تازه انقلابی را از سر گذرانده بودند متفاوت بود. مردم تبریز و آذربایجان به این دلیل به پا خاسته بودند که شاهد بودند که رژیم تازه روی کار آمده قصد تغییری در شرایط اقتصادی-اجتماعی ظالمانه حاکم را ندارد. اما سازمان پیکار و سازمان های مشابه، آن حرکت توده ای را به صرف حضور نیروهای ارتجاع در آن محکوم نموده و سعی کردند مردم را از ادامه مبارزه‌شان باز دارند. در ۹ ژانویه نیروهای سرکوب تزار بسوی کارگرانی که دستشان خالی بود یورش بردند. بلشویک‌ها که همچنان با کارگران حرکت کرده و در کنار آنها بودند تلاش کردند تا جایی که ممکن است مردم را به دفاع از خود و اتخاذ روش هائی که باعث کاهش تلفات شود راهنمایی کنند. با این حال نیروهای سرکوبگر به گزارش پلیس تزار، نزدیک به هزار کارگر را به قتل رساندند و بیش از دو هزار نفر را مجروح نمودند. با توجه به حضور بلشویک ها در میان کارگران، تعداد زیادی هم از بلشویک‌ها در جریان سرکوب خونین ۹ ژانویه جان باختند. اما همیاری کمونیست‌ها با کارگران در جریان این حرکت توده ای باعث شد که ریشه های پیوند کمونیست‌ها با کارگران هر چه عمیق تر گردد. این تجربه ای است که می باید رهنمود کمونیست‌های کنونی ایران در برخورد به مبارزات توده ای کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم باشد.

تصور اینکه کارگران در یک روز آفتابی با پرچم های سرخ و شعارهای صد در صد پرولتری بپا می خیزند و زیر رهبری کمونیست‌ها، مرتجعین را جارو کنند تخیل محض است. مبارزات مردم در واقعیت امر هرگز اینچنین پیش نمی رود بلکه هر مبارزه توده ای پیچیدگی های خاص خود را دارد. تجربه ۹ ژانویه ۱۹۰۵ که عملاً باعث آغاز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شد تجربه فراموش نشدنی است که بر شیوه برخورد کمونیست‌ها در مبارزات توده ها روشنی می بخشد. اگر به قیام توده ای مردم تبریز در آذر سال ۵۸ بازگردیم می بینیم که برخورد اپورتونیست‌های رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان‌هائی چون پیکار با آن مبارزات توده ای تا چه حد با برخورد بلشویک‌ها مغایرت داشت. در حالی که به دلیل شرکت ما در آن مبارزات هنوز هم گفته می شود که در قیام مردم تبریز علیه خمینی چریکهای فدائی خلق مردم را تنها نگذاشتند.

همان طور که گفتید امروز هم ما شاهد گرایشاتی در صفوف برخی از روشنفکران هستیم که مثلاً به خاطر وجود بنری نامناسب در یک حرکت کارگری، کل آن حرکت مبارزاتی را نفی می کنند، یا برای نمونه برخی ها جنبش سال ۸۸ را به دلیل اینکه در آغاز در اعتراض به تقلب انتخاباتی رخ داد و در ابتدا افرادی چون میر حسین موسوی و مهدی کروبی در آن حضور داشتند را نه یک جنبش مردمی بلکه با نام "جنبش سبز" انعکاس تضادهای درونی رژیم قلمداد می کردند و دیگر توجه نداشتند که این حرکت چگونه در تداوم خود با حضور گسترده توده‌های ستمدیده در آن از موسوی و کروبی عبور کرد و همه عناصر سازشکار اصلاح طلب را نیز کنار زد و با فریاد شعارهای "ساختار شکنانه" اساساً علیه همه نیروهای ارتجاع موضع گرفت و موسوی و کروبی فریبکار را هم هر چه بیشتر افشاء و رسوا نمود. برخورد

مغایر با تجربه کمونیست‌ها در ۹ ژانویه را در برخورد برخی با مبارزات کارگری و غیره هم شاهدیم. دیده می‌شود که برخی از کارگران یا ممکن است عناصری از خود رژیم در لباس کارگری بنرهایی که عکس خامنه‌ای بر آن نقش بسته را بلند می‌کنند. بی‌شک وجود چنین بنرهایی در مبارزات کارگری هرگز مورد تأیید کمونیست‌ها و هیچ نیروی سیاسی آزادیخواه نیست. اما درست نیست که به این خاطر، کل آن حرکت را تخطئه نمود. این درست است که باید با برافراشتن عکس خامنه‌ای در تظاهرات کارگری یا هر تظاهرات مردمی مخالفت کرد اما باید به یاد داشت که این امر یا نتیجه نفوذ نهادهای امنیتی است و یا به دلیل ناآگاهی و محافظه کاری برخی افراد شرکت کننده در آن تظاهرات. به همین دلیل باید این وظیفه را برای خود قائل شد که نادرستی این کار را توضیح و تشریح نمود و نه این که کل حرکت کارگری مزبور را نفی و محکوم کرد.

مورد دیگر از برخوردهای نادرست و تخطئه کننده مبارزات مردم را اخیراً در جریان مبارزات شجاعانه کشاورزان و مردم اصفهان شاهد بودیم که به خصوص تبلیغات وسیعی از طرف ارتجاع علیه آن صورت گرفت. در مواردی تبلیغاتی را مشاهده کردیم که درست به شیوه‌ای که در برخورد نیروهای اپورتونیست به قیام مردم تبریز در سال ۵۸ دیدیم در پوشش ظاهر آمارکسیستی تلاش شده بود چنین جلوه دهند که وظیفه یک مارکسیست نه همراهی با هر شورش توده‌ای بلکه تحلیل چرائی و چگونگی مناسبات درونی و بیرونی آن حرکت است. و با این حرف‌ها عملاً در امر وظیفه شرکت در مبارزات توده‌ها جهت ارتقاء آن اخلال ایجاد کرده و حتی حمایت از این مبارزات را گاه نادرست جلوه می‌دادند. در این قبیل تبلیغات بی‌اساس و اپورتونیستی حتی نیروهای مدافع مبارزات توده‌ها را به دنباله روی از توده‌ها و حرکت‌های خود به خودی آنها متهم می‌کنند، در حالی که چنین تبلیغی تنها به خاطر آن است که بتوانند پاسیفیسم خود را لاپوشانی نمایند.

به هر حال چون قصد من در این مصاحبه تمرکز بر رویداد های سال ۵۸ است بیشتر از این در این زمینه صحبت نمی‌کنم. به امید اینکه در فرصتی بتوان به طور مفصل‌تر به این امر مهم پرداخت.

پرسش: بگذارید بپرسم که در سال ۵۸ بالاخره اختلاف خمینی با شریعتمداری به کجا رسید؟

پاسخ: پس از سرکوب مبارزات مردم تبریز، در اولین فرصت حزب خلق مسلمان را مجبور ساختند که اعلام انحلال کند. بعد از گذشت مدتی خود شریعتمداری را هم بازداشت کرده و او را به پشت تلویزیون آوردند تا به قول معروف ابراز ندامت کند. به این ترتیب دار و دسته حاکم از برپائی شو تلویزیونی برای شریعتمداری هم نگذاشتند. خمینی و جمهوری اسلامی در برخورد با شریعتمداری که در هر صورت بنا به معیارهای رایج در میان خودشان یک "آیت الله" بود بدعتی گذاشتند که در تاریخ شیعه بی سابقه بود. آنها وی را از مرجعیت خلع و تا پایان عمر در حصر خانگی قرار دادند.

از آنچه که جمهوری اسلامی بر سر شریعتمداری و یا منتظری و دیگر روحانیون مخالف خودش آورد به روشنی می‌شد فهمید که بحث بر سر "حکومت آخوندها" و "روحانیان" و یا "کاست حکومتی" نیست. شرایط عینی نشان داد که چنین تحلیلی از حکومت تازه روی کار آمده در اساس با واقعیت زنده و شرایط جامعه انطباقی ندارد. مسأله این حکومت حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران بود و برای این منظور وظیفه سرکوب هر مبارزه مردمی و حتی هر مخالفتی از طرف خودی‌های خود را هم داشت. واقعیت این بود که طبقه حاکمه یعنی بورژوازی وابسته به امپریالیسم، دیکتاتوری مورد نیاز خودش را تحت نام "ولایت مطلقه فقیه" پیش می‌برد و معرفی می‌کرد و اجازه نمی‌داد کمترین خللی به آن وارد شود.

پرسش: با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی مسأله انتخابات ریاست جمهوری را در مقابل همه قرار داد. در این زمینه موضع تشکیلات شما چه بود؟

پاسخ: سردمداران جمهوری اسلامی به خصوص به دنبال برپائی مضحکه اشغال سفارت آمریکا در تلاش بودند تا هر چه زودتر قانون اساسی دلخواه خود را تصویب و به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کنند تا به قول خودشان ثباتشان را نمایش دهند. آنها می خواستند به اصطلاح جمهوری اسلامی را رژیم کامل و جا افتاده نشان دهند. هنوز چیزی از فرآیند قانون اساسی نگذشته بود که رسانه های رژیم از انتخابات ریاست جمهوری خبر دادند و برای آن تاریخ تعیین کردند. اعلام شد که در بهمن ماه انتخابات برگزار خواهد شد به همین دلیل هم عده ای خود را کاندید کردند. به طور طبیعی مثل هر رویداد دیگری این انتخابات هم به صحنه دعوای درونی رژیم بدل شد. مثلاً جلال الدین فارسی که کاندید حزب جمهوری اسلامی بود با افشاگری هائی که علیه اش کردند روشن شد که ایرانی الاصل نیست و قانونا نمی تواند رئیس جمهور شود. یا مسعود رجوی که از سوی سازمان مجاهدین وارد میدان انتخابات شده بود از سوی خمینی کاندیدا تورش به بهانه اینکه به قانون اساسی رای نداده است لغو شد. به این ترتیب از میان کاندیداها بنی صدر و حبیبی و تیمسار مدنی بالا آمدند. تیمسار مدنی کسی بود که در سرکوب خلق عرب در خوزستان نقش مهمی داشت و هنوز خون مردم خوزستان روی دستانش بود. با این حال او یکی از کاندیدهای ریاست جمهوری بود. ما در ۲۳ دی ماه ۵۸ با صدور اعلامیه ای تحت نام " «انتخابات» ریاست جمهوری، گام دیگریست در تحکیم مواضع بورژوازی وابسته در ایران" این انتخابات را تحریم کردیم و تاکید نمودیم که: "شرکت در «انتخابات» ریاست جمهوری با توجه به ماهیت ضد خلقی حاکمیت کنونی و با توجه به کل عملکرد های سیستم، به هیچوجه تاکتیکی در جهت ارتقای مبارزات توده ها و در جهت بالا بردن آگاهی و تشکل آنها نیست". در آن انتخابات مملو از تقلب و دغلکاری، بنی صدر از کشکول سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی بیرون آورده شد و نامبرده در هشتم بهمن ۵۸ به عنوان اولین رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی مبادرت به برگزاری اولین مصاحبه اش با رسانه ها نمود. البته خمینی که در بیمارستان بود چند روز بعد ریاست جمهوری وی را تائید نمود. لازم است یادآوری کنم که بستری شدن خمینی در بیمارستان موقعیت جدیدی برای سازشکاران ایجاد نموده بود که برای وی رسماً اطلاعیه بدهند و "آرزوی سلامتی" کنند.

پرسش: آیا منظورتان اعلامیه آرزوی سلامتی اپورتونیست های لانه کرده در سازمان چریکهای فدائی می باشد؟

پاسخ: بله منظورم آنها هم هستند اما نباید از حق گذشت که بقیه هم در این سقوط با باند رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق مسابقه گذاشته بودند. البته باز هم نباید از حق گذشت که مارهای خوش خط و خال نفوذ کرده در سازمان چریکهای فدائی دست همه را در این سقوط آزاد از پشت بسته بودند. آنها ضمن آرزوی سلامتی برای رهبر جمهوری اسلامی در اعلامیه شان به تاریخ جمعه ۵ بهمن ۵۸ چنان قدرت و جایگاه کاذبی به خمینی دادند که مدعی شدند که: "امپریالیسم آمریکا، دوستان و جاسوسان آن ... قبل از همه با آیت الله خمینی دشمن اند". آنها بعد از این دروغ بزرگ بیماری وی را بهانه ای قرار دادند تا با وقاحت بنویسند: "عناصر وابسته به امپریالیسم و طبقه سرمایه دار ایران که اکنون در شورای انقلاب، ارتش و دستجات لیبرال گرد آمده اند، این فرصت را غنیمت شمرده و برای قبضه کامل قدرت و تحکیم سلطه امپریالیسم آمریکا آماده می شوند". با این توجیهات نوشتند که بهبودی "هر چه سریع تر آیت الله خمینی را آرزو می کنند". به واقع مطالعه این اعلامیه برای شناخت سازمان مزبور که البته در آن زمان به اقلیت و اکثریت هم منشعب نشده بود واقعا ضروری است. تا جوانان امروز متوجه شوند که اپورتونیست های رخنه کرده در سازمان چگونه در تحکیم سلطه رژیم جمهوری اسلامی عمل کرده و با این رژیم در یک جبهه قرار داشتند.

(ادامه دارد) - به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۲۶۹، آذر ماه [قوس] ۱۴۰۰